

جهاني شدن و زبان مادري

دکتر مینو امیر قاسمي



ا ي بسا دو ترك چون بيگانگان
ا ي بسا رومي و ترك همزبان

هر چه دنيا پيچيدهتر و بزرگتر به نظر ميآيد، انسانها در سراسر جهان به يكديگر نزديكتر ميشوند. طبيعي است كه اين نزديكي، ناشي از نوعي پيوند عاطفي نيست بلكه سرعت و تغييرات جهاني، وسايل ارتباط جمعي گستردهتر و پيچيدهتر و اهداف مشترك جهاني انسانها را در مجموعه‌اي به نام دهكده بزرگ جهاني جمع ميكند، دهكده‌اي كه علي‌الاصول همه بايد زبان يكديگر را بفهمند، مثل هم فكر كنند، مثل هم لباس بپوشند و در اين ميان اگر كسي وارد اين بازي همگون‌سازي نشود، طبعاً محكوم به فناست. با همه اين احوال هنوز نمي‌توان به زيبايي تنوعهاي طبيعي و انساني شك كرد، هنوز چيزي از انسان باقي است تا دگراندوشي‌ها و دگربودگي‌ها را بپسندد و تفاوتها را ارج بگذارد و زيبايي هستي را در تنوع آن بيايد.

منافع اقتصادي و سياسي جهاني‌سازان مطابق با منطق سرمايه جهاني ايجاب مي‌كند كه دنيا را متناسب با شرايط خود تغيير بدهند، ولي اگر خود اقوام، سرزمين‌ها و مردمان مختلف نيز تيشه يگانه‌سازي به ريشه تنوع خويش بزنند، جز تخريب حاصل نمي‌خواهند برد. اگر تفاوتها را از بين ببريم، اگر معرفت و آگاهي اقوام و نحوه زبان و زندگي‌شان را بر تختخواب “پرو كروست” سروه بزنيم، بي‌شك امكان درك و فهم متقابل انساني را گم خواهيم كرد. ما عموماً خود را در عناصر متفاوت با ديگران است كه ميتوانيم بشناسيم و بفهميم. اگر اين تفاوتها به هر دليل و شكلي از بين برود (كه قطعاً يكي از طرفين تفاوت است كه به نفع ديگري با فشار ديگري از بين ميرود) هيچ چيز بر طرف مقابل نخواهد افزود. چون تازه كسي يا چيزي را بطور تصنعى شبیه خود ميسازد، اگر منظور از اين شبیه سازي ايجاد اتحاد و افزودن قدرت و اقتدار و... خويش است كه صرف شباهتهاي اجباري نميتواند به اتحاد بينجامد و عموماً در طول تاريخ ديده‌ايم كه اتحاد اقوام و سرزمين‌ها نه به خاطر زدودن تفاوت‌هايشان بلكه به خاطر نزديك شدن منافع، اهداف و اندیشه‌هايشان بوده است. و اگر منظور تخريب و نابود كردن عنصر متفاوت ديگر است، قطعاً با مقاومت روبرو خواهد شد و زماني كه واقعاً قصد نابودي در كار نباشد، اين رويارويي و كشاكشهاي از سر ناآگاهي، تنها به تخريب انرژي دو طرف منجر خواهد شد.

گرچه ما ايرانيها، هنوز به معنای دقيق كلمه وارد دنياي مدرن نشده‌ايم و هنوز با پيشرفت‌ها و معضلات تكنولوجي، علم و عقلانيت، دست به گريبان نيستيم، ولي با سرعتي كه دنيا در جهت مدرنيته و تغييرات و تحولات ويژه اين دوران جديد پيش ميرود، ما يا هر جامعه ديگري كه مستقيماً در اين تحولات سهيم نيست، چه بخواهيم و چه نخواهيم، متأثر از آن خواهيم شد. تحولات بزرگ جهاني به واقع اين بار

جغرافيايي، سياسي و اقتصادي خود را به گسترده‌گي “دهكده بزرگ جهان” گشوده است و دنياي مدرن ميخواهد كه تمام جهان را ببلعد. نياز روزافزون به منابع اقتصادي دنيا، نه فقط براي به كار انداختن كارخانه‌هاي عظيم سرمايه‌داري جهاني، بلكه براي تسخير فضا، اقتدار جهاني سياست را نيز ميطلبد و طبيعتاً قلمرو فرهنگ نخستين قلمرو جهاني است كه بايد وارد كانالهاي مكنده دهكده بزرگ شود. يگانه‌سازي فرهنگي جهاني بسيار سريعتر و قدرتمندتر از تلاش براي ايجاد وحدتهاي ملي، قومي يا قبيله‌اي عمل ميكند و شايد بسيار زودتر از آن كه زبان رسمي يك جامعه چتر كامل خود را بر سر تمامي اقوامش بگستراند، زبان انگليسي، زير سايه قدرتهاي سياسي و اقتصادي جهاني، سوار بر بال تكنولوجي اطلاعاتي و ساير نتنيك، در تمامي جوامع، بر صدر زبانها و اندیشه‌ها بنشيند.

كره خاك ديگر براي ساكنانش خيلي بزرگ نيست، انسانها در حياط خلوت خانه‌هاي يكديگر زندگي مي‌كنند. فن‌آوري‌هاي شگفت‌انگيز قبل از آن كه انسان هزاره سوم الفباي مدارا را آموخته و گوش سپردن به گفته‌هاي ديگران را تمرين کرده با خود را از نظر فرهنگي براي تعاملی همه جانبه آماده کرده باشد، او را با سرعتي گيج‌كننده به ميدان جهاني شدن ميكشاند و او ميخواهد هويت و ويژگيهاي قومي و فرهنگي خود را كه واقعيته غير قابل انكار است در پيشگاه توهم بزرگ جهاني‌شدن قرباني كند، و فراموش كند كه “خرد (بومي و جمعي)، خاستگاه درك متقابل جهاني است.” (پل فيروزه ص3)

خلاصه كلام در اين حوزه بسيار وسيع مدرنيته و پست مدرنيته جهاني، اينكه يگانه‌سازي و وحدت جهاني نيز قادر نخواهد بود و چنين قصدي نيز ندارد كه از انسان در سراسر دنيا موجودي يكدست و يك شكل و تك زبان بسازد، چرا كه بزرگترين ويژگي و شايد مزيت تاريخاً استثنائي دنيا، در درون اين وحدت بزرگ، هويت بخشيدن به موجوديت فردي انسانها است. آزادي فردي و برابري در مقابل

قانون و صاحب شدن جایگاهی در جامعه، قطعاً بزرگترین دستاورد دنیای مدرن برای انسانها بوده است. انسانی که حتی با وقوف به اشرف بودن خود در میان مخلوقات، بدون داشتن هویت، آزادی و استقلال فردی نتوانست به این شرف آسمانی دست یابد.

اندیشه ارتباط مستقیم انسان با خدای خویش و قرار دادن او در سرآغاز جاده کمالات الهی و فنا شدن در الله، در مکاتب فکری ای چون عرفان ایرانی، گرچه، آغاز حرکت مستقل انسان، جدایی از سایر مخلوقات، به سوی کمال بود، ولی به دلایل تاریخی - فرهنگی حاصل از شرایط دوران قدیم (پیش از مدرن)، متوقف ماند. انسان در اندیشه اساطیری است که همپای تمامی اجزای هستی، تودموار آفریده میشود تا نقش ویژه خود را در جهت هدف مشترک هستی بازی کند. این موجود متفاوت زمانی میتواند از تنه عظیم هستی خود را جدا و متمایز سازد که خرد خود را به عنوان ابزاری نو یافته در دست گیرد، فردیتش را به اثبات برساند و در مسیر تکاملی خود سیر کند. در برخی مقاطع تاریخ اندیشه بعضی جوامع، این تمایز شگفت در سایه عشق و شهود انسانی حاصل میشود (عرفان) و اگر بتواند به حرکت طبیعی خود ادامه دهد ای بسا، رویه دیگر عشق - معرفت - وضعیت مسلط بر اندیشه را به دست میآورد.

به هر تقدیر این توقف حرکت انسان در مسیر کمال، عموماً در جوامعی که فرد به آزادی و هویت فردی دست نیافته است، اتفاق میافتد. در یک سخن، در دنیای مدرن، با گستره جهانی آن، تنها ملتها و اقوامی دوام خواهند آورد که بتوانند به فردیت فردی، فردیت قومی و ویژگیهای اجتماعی خود واقف باشند و آن را بصورتی پویا حفظ کنند.

انسان در هرگونه یگانه سازی و متحدالشکل شدن ناگزیر برخی ویژگیها را با خود حمل خواهد کرد، همانگونه که مادر هر کس تنها مادر خود اوست، برخی از ویژگیها نیز از آن اقوام و مجامع مشخص بشری است و زیبایی انسانها نیز در این تفاوتها و گوناگونیها نهفته است. همان گونه که طبیعت و هستی گوناگون آفریده شده و هر گونه ای با شرایط ویژه خود انطباق حاصل میکند، و در غیر این صورت محکوم به فنا در تاریخ بشریت خواهد بود و این جز همان منطق دیالکتیکی تحول بشر نیست.

زبان، آداب و رسوم، آیینها، مناسک و اندیشه ها ویژگیهای پسندیده یا ناپسند اقوام است، لازمه زایل کردن آنها پاک کردن زمینه زندگی برای آن گروهها، اقوام یا جوامع است و ایجاد تغییر در آنها به منظور پیش بردن و توسعه و ترقی، تنها زمانی ممکن خواهد بود که بر ویژگیهای پویایی خود آنان استوار باشد. تغییر و تحول نیز بر پایه های سفت و سخت سنت استوار است همانطور که دنیا معترف است که مدرنیته تنها بر بنیاد سنت میتواند قرار گیرد. بنابر این هرگونه تغییر و پیشرفت و ترقی جوامع بشری عمدتاً باید و میتواند که بر ویژگیهای پویایی قومی و بومی آنان اتفاق بیفتد.

اما نکته دیگر که از بستر این بحث پدید میآید و در چنین بستری قابل تصور است، مسئله شیوه های آموزش رسمی برای کودکان است. متأسفانه در نظام آموزشی و پرورشی ما، با توجه به واقعیت تنوع زیبا قومی در این سرزمین وسیع، با گوناگونیهای اقلیمی، فکری و فرهنگی و اتفاقات تاریخی منطقه ای و غیره، هیچ گونه التفاتی به آنها نشده است. اگر به جد بدنبال یافتن نقائص یا علل و عوامل زوال در برخی عرصه های سرزمین، فکر و فرهنگ خویش هستیم، باید بپذیریم که شیوه های آموزش رسمی که در سراسر ایران از یک مرکز آموزشی واحد صادر میشود، بدلیل نادیده گرفتن مسائل زبانی، گویشهای متفاوت و لهجه ها، یکی از اصلیت ترین و موثرترین عوامل بیسوادی و عقب ماندگی تاریخی ما است. نباید فراموش کرد که یکی از ارکان اصلی مدرنیته (وجه فرهنگی) و مدرنیزاسیون (وجه اجتماعی- اقتصادی) آموزش همگانی است. در جایی که آموزش زبان رسمی و معیار، از اصول صحیح آموزش زبان دوم، در مناطق غیرفارسی زبان پیروی نکند (با ذکر این نکته که منظور از صفت “دوم”، نه ارزش گذاری بلکه ذکر ترتیب تقدم و تاخر آموختن زبانهاست) طبیعتاً تسلط کامل و حتی نسبی به زبان رسمی، خواندن و نوشتن بسیار دشوار و حتی ناممکن خواهد بود و این نقص در آموزش همگانی، منجر به توقف و تخریب آگاهی و معرفت جمعی مردمان خواهد گشت.

تلاش مذبحخانه و معصومانه کودکان غیرفارسی زبان برای آموختن زبان فارسی از طریق کتابهایی که بمنظور آموزش زبان تدوین نشده اند، تنها به صرف انرژی بی ثمر آنان و از دست دادن اعتماد به نفس و تواناییهای روحی و فکریشان منجر میشود و این در واقع نقض غرض است و زبان زیبایی فارسی نه تنها آموخته نمیشود بلکه بعلت آموزش غلط آن و افتادنش زیر دست و پایهای آموزش غلط تخریب میشود و در مقابل تحولات فرهنگی جهانی نیز دوام نمیآورد.

در مورد مسئله آموزش دو موضوع اساسی قابل توجه است: یکی عنایت به آموزش رسمی زبان مادری (و حتی در محدوده گویشها و لهجه ها) و دیگری آموزش صحیح و اصولی زبان رسمی و اصلاح نحوه آموزش.

نگاهی به میانگین زمان مطالعه در ایران بخوبی بیانگر فاجعه ای است که گرفتارش هستیم. علاوه بر مشکلات ناشی از خط فارسی، مشکل عدم آموزش اصولی زبان رسمی نیز به توقف اندیشه و انحطاط فرهنگی میانجامد.

ما اگر میخواهیم که کودکانمان رشد فکری، روحی و شخصیتی درستی داشته باشند باید توجه داشته باشیم که کودکان، مثل بزرگسالان، برای ورود به زندگی اجتماعی خویش ناگزیر باید مراحل را طی کنند و جسم و روح و اندیشه و شخصیت خود را در این رهگذر شکل متناسب و مقبول جامعه بشری بدهند.

در این مسیر اجتماعی شدن، بسیاری زیروبمها و پیچ و خمها، کودک را در خود گرفتار میکند. اگر بزرگسالان بخواهند این مسیرها را از تلاطمات و ناهمواریهای نابجا و مصنوع دست خویش بیانبارند، طبیعی است که عابر بی تجربه این جاده گذر، سالم و سربلند به سر منزل خود نخواهد رسید.

یکی از شیوه های اساسی مراحل اجتماعی شدن، به ویژه در سنین کودکی تلاش برای شبیه سازی خود با “دیگران مهم” است. کودک در بازیهای خیالی خویش، مرتب خود را در نقش انسانهای مهم زندگیش، مادر، پدر، معلم، رهبران اجتماعی و غیره جای میدهد و با انجام خیالی وظایف آنان، با در آمدن به هئیت و شکل و شمایل آنان، با تقلید نوع گفتار و رفتار آنان، خود را برای ورود به جامعه و پذیرش در آنجا آماده می کند.

سخن در این باره و مراحل و شیوه های اجتماعی شدن بسیار است. در اینجا تنها منظور اشاره داشتن به نکته ای است به نام زبان و تقلید کودکان از “دیگران مهم”. همگی میدانیم که نخستین انسانهای مهم خارج از وجود خودمان، مادر و سپس پدر و بتدریج سایر اعضای

خانواده و جامعه است. زمانی که کودک دقیقترین ابزار ارتباطی خویش یعنی زبان خود را که از “مهم‌ترین فرد خارج از خود (مادر) گرفته است فاقد اعتبار اجتماعی ببیند، هیچ نقش و منزلت اجتماعی معتبری برای خود قائل نخواهد شد، زیرا الگوی برجسته او (مادر) فاقد ابزار ارتباطی معتبر و ارزشمند است. فاجعه زمانی دامن‌دارتر می‌شود که به ناگزیر، به ابزار معتبر/ رسمی ارتباطی روی می‌آورد ولی آن نیز نه به شیوه اصولی و نه به طور لازم و کافی در اختیارش قرار نمی‌گیرد.

مسئله وجود زبان رسمی یا زبان معیار (کتبی و شفاهی) در هر جامعه‌ای به لحاظ علمی شناخته شده و پذیرفته شده است. هیچ دیدگاه علمی بر علیه وجود زبانهای رسمی قیام نمی‌کند، بلکه صحبت بر سر چگونگی دست یافتن به این ابزار رسمی است که در عمل وقتی روشهای اصولی برای دستیابی به آن نباشد، اصولاً هدف اولیه نقض خواهد شد چرا که به تدریج به تضعیف و تخریب آن زبان رسمی منجر خواهد شد. ازسوی دیگر چون امکان حضور و رشد صحیح زبانهای بومی را فراهم نکرده‌ایم، آنها نیز دچار لکنت و زوال خواهند شد و در اینجا به نظر می‌رسد که هیچ راه چاره‌ای نمی‌ماند جز پذیرش و مسلط کردن زبان سوم که قاعدتاً میباید با پرچم اقتدار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش پیش بیاید.

<http://www.kitablar.com/>

<http://www.kitablar.org/>